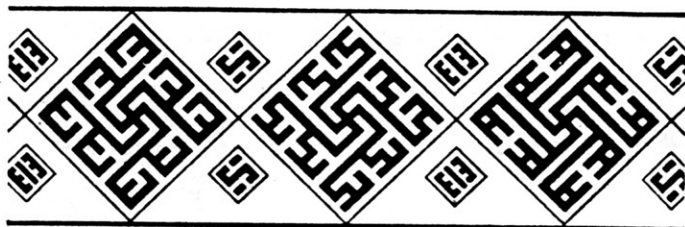


اماکن و آثار



نامهای مکه

محمد مهدی فقیهی

مکه مکرمه شهری است در مغرب جزیره العرب در ناحیه تهامه^۱ و حدود ۸۰ کیلومتری شرق دریای سرخ که از طرف شمال به مدینه، از شرق به نجد، از مغرب به جده و از جنوب به عسیر و یمن منتهی می شود.^۲ این شهر در طول ۴۰ درجه و ۹ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۲۸ دقیقه خط استوا واقع شده است. جمعیت ثابت آن حدود ۳۵۰۰۰۰ نفر است و ۳۳۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.^۳

مکه - به صورت عمدہ - در اطراف مسجد الحرام و در میان درّه بنا شده است و از هر سو، کوهها آن را احاطه کرده اند.^۴ یاقوت حموی، یکی از عوامل موسوم شدن مکه به این اسم را، همین مسأله می داند. او می گوید:

«سمیت مکه لأنها بین جبلین مرتفعین و هی فی هبطه بمنزلة المکوک».^۵
«این شهر، از آن جهت مکه نامیده شده که در میان دو کوه مرتفع واقع شده است، مثل مکوک (طرفی که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد)».

و هم اینکه شهر مکه توسعه یافته و بناهای بسیاری بردامنه و ارتفاعات آن ساخته‌اند که حتی برخی از کوههای محیط بر مسجدالحرام و غیر آن را تسطیح کرده، بر آن عمارت بنا کرده‌اند.

بنا به گفتهٔ ابراهیم رفعت پاشا، کوههایی که از طرف شمال و شمال شرقی، شهر را احاطه کرده‌اند عبارتند از: «فلج»، «قیقعان»، «هندی»، «لعلع» و «کداه». و ارتفاعات و کوههای سمت جنوب و جنوب شرقی عبارتند از: «ابوحدیده»، «کُدی»، «کُدی»، «ابوقیس» و «خندمه».^۶

ناصر خسرو در سفرنامه‌اش - که پس از سفرنامه ابن فضلان (که در قرن سوم نگاشته شده) کهن‌ترین سفرنامه در تاریخ اسلامی است - در توصیف مکه نوشته است:

«مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند و از هر جانب که به شهر روند تا به مکه برسند، نتوان دید و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقیس است و آن چون گنبدی گرد است... و این عرصه که میان کوه است شهر است... و مسجدحرام به میان این فراخای اندر است و گرد بر گرد مسجدحرام شهر است و کوچه‌ها و بازارها...»^۷.

به هر تقدیر، مکه مکرمه که بطلمیوس از آن به عنوان «ماکورابا»^۸ یعنی «مکان مقدس» یاد کرده است، دارای نامهای بسیاری است، بطوری که فیروزآبادی رساله‌ای مفصل در ذکر نامهای مکه نگاشته است.^۹

نووی می‌گوید: «در میان شهرها شهری را نمی‌شناسم که به اندازهٔ مکه و مدینه نام بسیار داشته باشد».^{۱۰} نگارنده در تتبع و تفحصی که در حد این نوشتار کرده، به حدود هفتاد نام، برای مکه برخورده است که فهرست این اسامی را برای اطلاع تقدیم می‌دارد:

- ۱ - مکه - ۲ - بکه - ۳ - ام‌القری - ۴ - القریه - ۵ - معاد - ۶ - الوادی - ۷ - البلده - ۸ - البلد - ۹ - البلد الامین - ۱۰ - حرم امن - ۱۱ - حرم - ۱۲ - المسجد الحرام - ۱۳ - البيت العتیق - ۱۴ - مخرج صدق - ۱۵ - بساسة - ۱۶ - ام رحم - ۱۷ - صلاح - ۱۸ - الرأس - ۱۹ - العرش - ۲۰ - النساسة - ۲۱ - الباسة - ۲۲ - الناسة -

۲۳ - العروص - ۲۴ - کوئی - ۲۵ - ام کوئی - ۲۶ - فاران - ۲۷ - المقدسه -
 ۲۸ - قرية النمل - ۲۹ - الحاطمة - ۳۰ - الحرم - ۳۱ - برة - ۳۲ - طيبة - ۳۳ - القادس -
 ۳۴ - المذهب - ۳۵ - العرش - ۳۶ - القادسة - ۳۷ - المعطنة - ۳۸ - الرتاج - ۳۹ - ام
 زحم - ۴۰ - ام صح - ۴۱ - ام روح - ۴۲ - بساق - ۴۳ - المکتان - ۴۴ - النایبة - ۴۵ - ام
 الرحمة - ۴۶ - الناشئة - ۴۷ - سبوحه - ۴۸ - السلام - ۴۹ - نادره - ۵۰ - العرویش -
 ۵۱ - الخرمة - ۵۲ - الحجرمت - ۵۳ - قرية الحمس - ۵۴ - ام راحم - ۵۵ - نقره الغراب -
 ۵۶ - البنية - ۵۷ - ناشة - ۵۸ - تاج - ۵۹ - كبرى - ۶۰ - ام رحمن - ۶۱ - السيل -
 ۶۲ - البلد الحرام - ۶۳ - حرم الله تعالى - ۶۴ - بلد الله تعالى - ۶۵ - العذراء -
 ۶۶ - النجز - ۶۷ - الغرژ - ۶۸ - الغرژ - ۶۹ - العروش - ۷۰ - القادسية .

در میان این نامها، از چهارده مورد نخست آن در قرآن یاد شده است که آیات
 آن را هنگام یاد آن نامها خواهیم آورد.

وجه تسمیه و علت موسوم شدن مکه به این نامها

۱. مکه

«هو الذي كف ايديهم عنكم و ايديكم عنهم ببطن مكة من بعد ان اظفركم عليهم و
 كان الله بما تعملون بصيراً»^{۱۱}.

«اوست که دستهای شما و آنها را از یکدیگر دروادی مکه بازداشت، بعد از آنکه شما
 را بر آنها پیروزی داد، و خداوند به آنچه می کنید بصیر است».

قبل از ذکر وجوه تسمیه مکه، یادآوری این مطلب که: «به کدامین قطعه از خاک آن
 منطقه «مکه» گفته می شود؟» ضروری است و در مورد آن پنج نظر ابراز شده است:

۱ - تمام منطقه حرم داخل در عنوان مکه محسوب می شود. این نظر در روایات
 رسیده از اهل بیت - علیهم السلام - و غیر آن بزرگواران عنوان شده است.^{۱۲}

۲ - تنها محدوده شهر، مکه به حساب می آید، این نظریه در روایات فریقین مطرح

شده است.^{۱۳}

۳ - مکه همان اطراف کعبه است.^{۱۴}

۴ - اسم مسجد و مطاف است.^{۱۵}

۵ - مکه منطقه‌ای در ذی طُوئی است.^{۱۶}

در مورد عوامل و علتهای نامیده شدن مکه به این اسم، ده وجه ذکر شده است:
 الف - به این جهت که در درّه‌ای خشک واقع شده و از نعمت آب بهره‌ای اندک دارد؛
 به عبارت دیگر: در این شهر رودخانه یا چشمه جوشانی بصورت طبیعی جریان ندارد. و لازم
 است آب را از چاهها و طبقات زیرین زمین استخراج کنند؛ چنانکه یاقوت حموی می‌گوید:
 «لأنهم كانوا يمتكون الماء ای استخراج کنند».^{۱۷} و برخی هم گفته‌اند از این جهت مکه نامیده
 شده است که گویا زمین آبش را مکیده است: (کان ارضها امتکت ماءها).^{۱۸}

ب - مکه نامیده شده؛ زیرا که نخوت و غرور مستبدین را از بین می‌برد.^{۱۹} (لأنها
 تمکت الجبارین ای تذهب نخوتهم).

ج - زیرا گناهان انسان را محو کرده، از میان می‌برد. (لأنها تمك الذنوب ای
 تستخرجها و تذهب بها کلها).^{۲۰}

د - زیرا که (به خاطر دعای ابراهیم - ع - و وجود آیات بینات الهی)، مردم را از هر سو
 به خود جذب می‌کند؛ چنانکه عرب به جذب و گرایش بچه شتر به پستان مادر و مکیدن تمام
 شیر توسط بچه شتر، می‌گوید: «امتک الفصیل ضرع امه» (لأنها تجذب الناس إليها، من قول
 العرب امتك الفصیل ضرع امه).^{۲۱}

ه - زیرا که مردم در آن ازدحام کنند، چنانکه عرب به بچه شتر هنگامی که از هر سو و
 به شدت پستان مادرش را می‌مکد، می‌گوید: «امتک الفصیل ضرع امه»^{۲۲} (لازدحام الناس
 بها، من قولهم امتك الفصیل ضرع امه اذا مصه مصًا شدیدًا).

این وجه را یاقوت حموی نقل کرده ولی گویا خودش آن را نپسندیده است، او
 می‌گوید تشبیه ازدحام در مکه، به مصّ شدید فصیل درست نیست. اما ابن منظور در لسان
 العرب و مؤلف تاج العروس این وجه را ذکر کرده‌اند.^{۲۳}

و - زیرا هر کسی را که در آن ظلم کند هلاک می‌کند؛ چنانکه برخی از شعرای عرب
 خطاب به مکه گفته‌اند: ای هلاک کننده فاجر، نابود کن نابود کردنی، نابود مکن مذبح و عکا
 را، (سمیت مکه لأنها تمك من ظلم ای تهلک و ینشد قول بعضهم: یا مکه الفاجر مکی مکا،
 ولا تمکی مذبحا و عکا).^{۲۴}

مصدق این تسمیه را شاید بتوان قصه اصحاب فیل دانست. (آلم تر کیف فعَل ربک

بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ، وَارْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ).

ز - زیرا که فاجر را اخراج کرده از خود می‌رماند. (لأنها تمكّ الفاجر عنها ای تخرجه).^{۲۵}

برخی مانند ابن‌ظهيره دو مورد اخير را يك وجه شمرده‌اند.

ح - زیرا که مردمش نهایت تلاش را از خود نشان می‌دادند؛ چنانکه وقتی مغز استخوان را در آورند می‌گویند: «تمككت العظم» (لأنها تجهد اهلها مأخوذ من قولهم تمككت العظم اذا اخرجت مخه).^{۲۶}

اما راغب در وجه تشبيه گفته است: «بخاطر آن مکه نامیده شده است که وسط زمین است؛ همانطور که مغز استخوان در وسط استخوان واقع شده است».^{۲۷}

ط - میان دو کوه مرتفع واقع شده و شهر مکه در میان دره مثل ظرفی است که بالای آن تنگ و وسط آن فراخ باشد. (لأنها بين جبلين مرتفعين عليها و هي في هبطه بمنزلة المكوک).^{۲۸}

ی - اعراب جاهلی در هنگام حج می‌گفتند: حج ما تمام و کامل نخواهد بود مگر آنکه به کنار کعبه رویم و در آنجا سوت بکشیم (مثل سوت کشیدن و چهچه‌پرنده‌ای شبيه بلبل) (لأن العرب في الجاهلية كانت تقول لا يتم حجنا حتى نأتي مكان الكعبة فنمك فيه ای نصفر صفير المكاء).^{۲۹}

شبيه حضرت رضا - ع - در پاسخ به سؤال محمد بن سنان شبه این وجه تسميه را بیان فرموده است:

انّ ابالحسن الرضا - عليه السلام - كتب في ماكتب من جواب مسائله: «سميت مكة لأنّ الناس كانوا يمكنون فيها و كان يقال لمن قصدها قد مكا و ذلك قول الله (عزّ) لا و ما كان صلواتهم عند البيت الأمكاء و تصديّة».^{۳۰}

حضرت رضا - عليه السلام - ضمن پاسخ به سؤالهای محمد بن سنان در مورد این پرسش که «چرا مکه را مکه نامیده‌اند؟» می‌فرماید: «به این خاطر که مردم زمان جاهلیت در هنگام حج، سوت می‌کشیدند و به همین سبب به کسی که قصد حج داشت می‌گفتند: «قد مكا»؛ چنانکه خدای عزّوجلّ در مورد این عمل آنها می‌فرماید: نیایش آنها در کنار خانه فقط

کف زدن و سوت کشیدن بود».

ک - مکه از «مکّ» به معنای «بسط» مشتق شده است؛ چه اینکه خداوند زمین را از مکه گسترانید.^{۳۱} و چنانکه این مطلب در روایات دحوالأرض نیز آمده است.^{۳۲}

۲. بکه

«ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارکاً وهدى للعالمين».^{۳۳}

در این مورد که بکه چیست و کجاست، هشت نظر ابراز شده که دو نظر نخست آن از ائمه - علیهم السلام - نقل شده است: ۱ - بکه محل حجر است که مردم یکدیگر را فشار داده، ازدحام می‌کنند.^{۳۴} ۲ - بکه عبارت است از محل کعبه،^{۳۵} چنانکه نظر اخیر را «ازرقی» از ابن انیسه نقل کرده است،^{۳۶} ۳ - عکرمه گفته است: مراد از بکه خود کعبه است. ۴ - بکه اسم تمام منطقه حرم است. ۵ - منظور حجر است. ۶ - مراد مطاف است.^{۳۷} ۷ - بکه همان مکه است که «میم» آن قلب به «با» شده است؛ عرب وقتی می‌خواهد بگوید: این ضربه محکم و چسبنده نبود، می‌گوید: «ما هذا بضربة لازب و لازم»^{۳۸} و ابدال «میم» به «با» کار معمول و رایجی در میان عرب است.^{۳۹} ۸ - بعضی گفته‌اند: بکه فاصله میان دو کوه و ساحت مسجد است،^{۴۰} ۹ - در بعضی از روایات فریقین، بکه از نامهای مکه شمرده شده است.^{۴۱}

علت نامگذاری مکه به «بکه»

در این مورد نیز پنج وجه گفته‌اند:

الف - به علت ازدحام، مردم یکدیگر را با دست فشار می‌دهند. این وجه با اندک تفاوتی از امام محمد باقر^{۴۲} امام صادق^{۴۳} و امام کاظم - علیهم السلام -^{۴۴} نقل شده است. برخی چون یاقوت حموی و ماوردی نیز این نظر را نقل کرده‌اند.^{۴۵}

ب - به علت ازدحام و تراکم جمعیت زن و مرد، مکه را بکه نامیده‌اند. این وجه نیز از امام باقر^{۴۶} و امام صادق - علیهما السلام -^{۴۷} نقل شده است. ازرقی نیز این نظر را از ابن عباس^{۴۸} نقل کرده است.

ج - از آن جهت مکه را بکه نامیدند که مردم در مکه و گرد کعبه گریه می‌کنند.^{۴۹}

د - گردن جباران و گردنکشان را می‌شکند و نخوت آنها را نابود می‌کند (لأنها تبك

اعناق الجبارة).^{۵۰}

کلینی در کافی روایتی قریب به این مضمون را نقل می‌کند: «کانت تسمى بكة لأنها تبك اعناق الباغين اذا بغوا فيها»^{۵۱}؛ مکه را از آن جهت بکه نامیده‌اند که گردن سرکشان را می‌شکند.

ه - مکه از آن جهت که - به خاطر ازدحام بسیار - پاهای مردم، به یکدیگر برخورد می‌کند، بکه نام گرفته است.^{۵۲}

به نظر می‌رسد به جز دو وجه ردیفهای «ج» و «د»، کلیه وجوه به یک وجه برمی‌گردد و آن ازدحام است.

۳. ام القرى

«وهذا كتاب انزلناه مبارك مصدق الذي بين يديه لتندرام القرى و من حولها».^{۵۳}

«وكذلك اوحينا اليك قرآناً عربياً لتندرام القرى و من حولها».^{۵۴}

«و نیز قرآن را به زبان عربی بر تو نازل کردیم، تا بیم دهی مردم ام‌القری و اطرافش را». خدای تعالی مکه را ام‌القری نامیده و دوبار از آن با این اسم یاد کرده است؛ چنانکه در روایات صادره از طریق اهل بیت - علیهم‌السلام - نیز یکی از نامهای مکه، ام‌القری دانسته شده است.^{۵۵}

در مورد علت موسوم شدن این شهر به ام‌القری پنج وجه ذکر شده است:

الف - این شهر ریشه اصلی همه شهرهاست، و بنابه فرمایش روایات، زمین از آنجا گسترش یافته است.

فخر رازی نیز این وجه را در تفسیر خود آورده است،^{۵۶} و مولف جامع‌اللطیف این نظر را به ابن عباس و ابن قتیبه نسبت می‌دهد.

ب - این شهر بخاطر مرتبت عالی و برتری‌اش ام‌القری نامیده شده است. (لأنها اعظم القرى شانا).

قطب‌الدین نهروالی این نظر را به ابن عباس نسبت می‌دهد.^{۵۷}

ج - مکه قبله مردم بوده، و مردم به آن اقتدا می‌کردند، به همین جهت ام‌القری نام گرفته است.

د - خانه خدا در این سرزمین قرار گرفته است و طبق معمول پادشاه و شهر او بردیگر افراد و اماکن مقدم هستند.^{۵۸}

ه - برخی نیز گفته‌اند از آن جهت که محل امنی برای مردم دیگر شهرهاست و مردم به رحمت ایزدی در آن امید دارند. ام‌القری نامیده شده است.^{۵۹}

۴. القریه

«ضرب الله مثلاً قریةً كانت ائمةً مطمئنةً یأتیها رزقها رغداً من كل مكان».^{۶۰}

«قریه» در عربی به مکانی گفته می‌شود که عده زیادی از مردم در آن اجتماع کنند. به همین جهت، هنگامی که مقدار زیادی آب در حوض جمع شود می‌گویند: «قریت الماء».

فاکهی به نقل از مجاهد، مراد از قریه را - در آیه شریفه - مکه دانسته است.^{۶۱}

۵. معاد

«ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد ان شاء الله».^{۶۲}

اکثر مفسران بر این عقیده‌اند که منظور از معاد، شهر مقدس مکه است، چنانکه فخر رازی در تفسیر این آیه، ضمن ذکر احتمالاتی، این احتمال را از تمام احتمالات به واقع نزدیکتر دانسته است.^{۶۳}

ضمن آنکه مرحوم شیخ طوسی در تبیان این قول را به ابن عباس نسبت داده است.^{۶۴}

علامه در میزان نیز آن را در کنار دیگر احتمالات آورده است.^{۶۵}

بخاری و نسائی نیز از چند طریق این مطلب را از ابن عباس نقل کرده‌اند.^{۶۶}

۶. الوادی

«رب ائی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع عند بیتک المحرم».^{۶۷}

تردید نیست که منظور از «وادی» در این آیه شریفه همان دره‌ای است که اینک شهر مکه در آن جای گرفته است. مفسرین نیز در این نکته وحدت نظر دارند، اما در این مورد که آیا در مقطعی از تاریخ، از مکه با عنوان وادی یاد شده، تردید وجود دارد. در این میان نامه‌ای از خلیفه دوم خطاب به استاندار مکه نقل شده است که در آن از مکه با عنوان وادی یاد

شده است.^{۶۸}

۷. ۸. ۹. بلد، بلدة، بلد امین

«بلد» در لغت به معنای صدر و نخستین و بالاترین است. البلد ای صدر القری.^{۶۹} قرآن کریم چهار بار از مکه با تعبیر «البلد»،^{۷۰} یکبار «البلدة»،^{۷۱} و یکبار «البلد الامین»،^{۷۲} یاد کرده است. و در تمام این موارد منضم به اسم اشاره آمده است: «هذا البلد»، «هذه البلدة»، «هذا البلد الامین»، و به این ترتیب خدای متعال منظور خویش را مشخص فرموده است، بهر ترتیب با اذعان به اینکه در تمامی این موارد منظور شهر مقدس مکه است، معرفه شدن بلد در تمامی موارد نشانگر این است که خدای متعال به هر دلیلی نمی خواسته نام اصلی آن را ذکر کند و فرموده است این شهر، این شهر امین.

از سویی با توجه به اینکه هیچگاه کلمه «بلد» به تنهایی معرف مکه نبوده و نیست، نمی توان آن را اسم مکه دانست؛ بلکه تنها می توان گفت که خدای متعال چند بار از مکه با تعبیرهایی از این قبیل یاد فرموده است و در این میان شاید بتوان «بلد امین» را به اعتبار وصف «امین» نام مکه دانست، بله، اگر ثابت شود که در مقطعی از تاریخ، مکه را «بلده» یا «بلد» و یا... می نامیده اند، مسأله قابل حمل است؛ چنانکه قاضی فاسی چنین سخنی را از قول «ابویحیی» نقل کرده است.^{۷۳}

۱۰. ۱۱. حرم امن، حرم

«أولم نمکن لهم حرمًا آمنًا یجیی الیه ثمرات کل شیء».^{۷۵}

«اولم یروا انا جعلنا حرمًا آمنًا و یتخطف الناس من حولهم».^{۷۵}

در این مورد نیز تردیدی نیست که شهر مکه جزء منطقه حرم است، و برخی گفته اند «حرم امن» اسم مکه است، از باب اطلاق کل و اراده جزء. علاوه بر این، شهرت مکه به «حرم امن»، می تواند دلیلی بر نامیده شدن مکه به عنوان حرم امن باشد، و اما «حرم» به تنهایی و بدون قرینه، نمی تواند مشخص کننده نام مکه باشد. در عین حال برخی از لغویین حرم را نام مکه دانسته اند.^{۷۶}

۱۲. ۱۳. المسجد الحرام، البیت العتیق

در میان آیات شریفه قرآن، که در آن از مسجد الحرام یاد شده است، چند آیه هست که می‌توان مراد آن را خصوص «مسجد الحرام» ندانست؛ بلکه می‌توان مصداق آن را حرم یا مکه دانست. تفسیر مسجد الحرام در چند آیه از قرآن کریم به حرم و مکه، باعث شده است که برخی آن را در عداد نامهای مکه ذکر کنند. این آیات عبارتند از:

الف - «لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمین محلقین رؤسکم و مقصرین...»^{۷۷}.

ب - «وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ»^{۷۸}.

ج - «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرًا الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^{۷۹}.

عمده مفسرین، مراد از مسجد الحرام در سه آیه فوق را، خصوص مسجد الحرام ندانسته؛ بلکه از باب اطلاق جزء و اراده کل (بویژه آنکه مسجد الحرام جزء اشرف و رئیس به حساب می‌آید) مراد از آن را مکه یا حرم دانسته‌اند. در این مورد حتی اگر قائل شویم که منظور از مسجد الحرام در آیات مزبور، مسجد الحرام نباشد، باز هم این استعمال را نمی‌توان فراتر از استعمالات مجازی دانست، و بنابراین نمی‌تواند در همه جایبانگر نام مکه باشد که اگر چنین باشد لازم است بتوان تمامی نامهای کعبه در قرآن را هم نام مکه دانست. و کسی قائل به این مطلب نشده است. با این سخن، نظر ما در خصوص کسانی که «بیت العتیق» را یکی از نامهای مکه پنداشته‌اند.^{۸۰} روشن می‌شود. و تکرار گفته‌های قبل ضرورت ندارد.

۱۴. مخرج صدق

«رَبِّ أَذْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»^{۸۱}.

برخی از مفسرین مراد از «مخرج صدق» را مکه دانسته‌اند مجمع البیان این نقل را به ابن عباس حسن، قتاده و سعید بن جبیر نسبت داده است. مفسرین دیگر نیز این احتمال را در کنار دیگر احتمالات ذکر کرده‌اند.^{۸۲}

۱۶.۱۵. البساسة، الباسة

عمده کسانی که متعرض نامهای مکه شده‌اند، بساسة را جزء نامهای مکه دانسته‌اند. ازرقی،^{۸۳} ابن ظهیره،^{۸۴} قطب‌الدین نهروالی،^{۸۵} فیروزآبادی و غیر اینها، یکی از نامهای مکه را بساسه یا باسه ذکر کرده‌اند. صدوق - ره - نیز همین مطلب را از امام صادق - ع - نقل کرده است.^{۸۶}

در مورد علت نامیده شدن به این اسم، یک وجه بیشتر ذکر نشده است و آن اینکه ظالم و ملحدی را که ظلم روا دارد اخراج کرده یا هلاک می‌کند: (وَمَنْ يرد فيه بالحد بظلم نذقه من عذاب الیم).^{۸۷}

این وجه از امام صادق - ع - نیز نقل شده است.^{۸۸}

۱۷. ۱۸. ۱۹. ام رحم، ام راحم، ام الرحمة

یکی دیگر از نامهای مکه «ام رحم» است. در روایات شیعه، اهل سنت و دیگر کتبی که درباره مکه نوشته شده، این اسم به چشم می‌خورد.^{۸۹} در مورد وجه این نامگذاری از حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد - ع - نقل شده است: «کانوا اذا لزموها رحموا». ^{۹۰} در روایتی دیگر آمده است: «کانوا اذا ظلموا رحموا». ^{۹۱}

۲۰. ۲۱. ۲۲. الصلاح، صلاح، سلام

برخی از لغویین این سه اسم را در شمار نامهای مکه آورده‌اند،^{۹۲} «صلاح» از «صلح» به معنای امنیت و آرامش است و مکه را صلاح نامیده‌اند، چون مرکز امنیت و آرامش است، چنانکه خداوند در قرآن فرموده است: «اولم نمکن لهم حرماً امناً...». در اشعار عرب نیز مواردی به این نام اشاره شده است؛ چنانکه ابی سفیان حرب بن امیه در اشعاری خطاب به ابن حضرمی چنین آورده است:

ایا مطر هلم الی صلاح فیکفیک الندامی من قریش
و تنزل بلدة عزت قديماً و تأمن ان یزورک رب جیش^{۹۳}

«سلام» نیز به همین مناسبت نام مکه شمرده شده است.^{۹۴}

۲۳. الرأس

یکی دیگر از نامهای مکه که لغویین به آن اشاره کرده‌اند «رأس» است. بنا به نوشته صاحب تاج العروس «رأس» نام مکه و نیز نام یکی از کوههای مکه است.^{۹۵} سهیلی در روض الأنف و مؤلف «تهذیب الأسماء» نیز آن را در شمار نامهای مکه آورده‌اند و در مورد علت این نامگذاری گفته‌اند: از آنجا که مکه شریف‌ترین نقطه زمین می‌باشد، به رأس موسوم شده است.^{۹۶}

۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. العرش، العریش، العرویش، العرش، العرش، العرش

نامهای فوق در کتب لغت و کتابهایی که این باره به رشته تحریر در آمده، در کنار نامهای مکه آورده شده‌اند. در این میان برخی عرش و عروش را نام منازل مکه دانسته‌اند، چنانکه در حدیثی آمده است:

«ان ابن عمر کان یقطع التلیبیه اذا نظر الی عروش مکه».^{۹۷}

«ابن عمر هنگامی که چشمش به خانه‌های مکه می‌افتاد تلبیه را قطع می‌کرد».

اما کسانی که این نامها را در شمار اسم‌های مکه آورده‌اند علت یا وجه نامگذاری را ذکر نکرده‌اند. البته با استفاده از معنای کلمه «عرش» و اضافه آن به «بلاد» شاید بتوان گفت که وجه تسمیه این است که چون مکه اشرف مناطق زمین است به آن بتوان «عرش البلاد» گفت.

۳۰. ۳۱. النساسة، الناسة

دو نام فوق از نامهای نسبتاً مشهوری است که بیشتر کتب لغت آن را در کنار نامهای مکه ذکر کرده‌اند. در مورد علت نام‌گذاری مکه به ناسه و ناساسه دو وجه ذکر شده است: ماوردی گفته است از این جهت به مکه ناسه گفته‌اند که هر کس در آن الحاد بورزد خداوند او را طرد می‌کند (تنس من الحد فیها ای تظرده و تنفیه). شفاء الغرام این وجه را همچنین به صاحب مطالع، نووی و ابن جماعه نسبت می‌دهد.

گروهی دیگر علت این نامگذاری را کم آبی مکه دانسته‌اند.^{۹۸}

۳۲. العروض

بعضی از دانشمندان لغوی عروض را نام مکه و مدینه دانسته‌اند و گفته‌اند: «العروض مكة و مدینة و ما حولها».

این ظهیره نیز ضمن ذکر این نام، آن را به مجدالدین شیرازی نسبت داده و وجهی برای این نامگذاری ذکر نکرده است. عروض در لغت به معنای آمده است که مناسب با نامگذاری است: العروض:

- میزان الشعر، لأنه به يظهر المتزن من المختل -

- الجزء الأخير من الشطر الأول من البيت -

- الطريق في عرض الجبل الكثير من الشيء (الناحية).^{۹۹}

۳۳. ۳۴. کوئی، ام کوئی

ازرقی در اخبار مکه، «کوئی» را از نامهای مکه دانسته و آن را به مجاهد و سهیلی نسبت داده است اما مؤلف شفاء الغرام به نقل از مؤلف مطالع، آن را نام محلی در مکه دانسته که منازل بنی عبدالدار از آن جمله‌اند. خود فاکهی کوئی را نام منطقه‌ای در قیقعان دانسته است. برخی هم آن را نام کوهی در مینئ دانسته‌اند.

اما در مورد «ام کوئی» ابن ظهیره آن را جزء نامهای مکه آورده و آن را به مرجانی منسوب دانسته است.^{۱۰۰}

۳۵. فاران

یاقوت حموی در معجم البلدان هنگام یاد از نامهای مکه این اسم را نیز آورده است. ابن ظهیره نیز آن را ذکر کرده و با احتمال قوی آن را از یاقوت حموی نقل کرده است. به هر تقدیر ذکر از علت این نامگذاری به میان نیاورده‌اند. اما مؤلف تاج العروس فاران را کوهی در حجاز دانسته که به نوشته تورات، پیامبر آخرالزمان از آنجا مبعوث شده است. با این سخن شاید بتوان علت این نامگذاری را حدس زد که چون تورات مبعوث شدن پیامبر آخرالزمان

از فاران حجاز سخن به میان آورده، از سوی حضرت محمد(ص) خاتم النبیین در مکه به پیامبری مبعوث شده است، مکه را فاران نامیده‌اند.^{۱۰۱}

۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. المقدسه، القادس، القادسة، القادسیة

چهار نام فوق که به احتمال قوی معنای واحد دارند، در برخی از کتب لغت به مکه اطلاق شده‌اند. در مورد وجه تسمیه گفته‌اند: «القادس من التقدیس، لأنها تقدس من الذنوب ای تطهر»، از این جهت قادس و مقدسه و... نامیده شده است که گناهان را پاک می‌کند.^{۱۰۲}

۴۰. ۴۱. قرية النمل، نقره الغراب

این دو نام که برخی آنها را در شمار نامهای مکه آورده‌اند، بنا به نوشته «فاکهی» دو علامت در محل زمزم بودند که توسط آنها عبدالمطلب زمزم را شناسایی و به حفر آن اقدام کرد. برخی گفته‌اند: این نامها، اسامی مجازی زمزم هستند، اما کسانی که این دو نام را در شمار نامهای مکه آورده‌اند وجهی برای این تسمیه ذکر نکرده‌اند و شاید ازدحام مکه وجهی مناسب برای این نام باشد.^{۱۰۳}

۴۲. الحاطمه

ازرقی در اخبار مکه «حاطمه» را از نامهای مکه دانسته و در مورد وجه تسمیه آن گفته است: مکه را حاطمه گفته‌اند: چون ملحدین را نابود می‌کند (لحطمها الملحدین). فاکهی و ابن ظهیره نیز این نام و وجه تسمیه را ذکر کرده‌اند.^{۱۰۴}

۴۳. طیه

این نام را فاکهی و ابن ظهیره در شمار نامهای مکه آورده‌اند و وجه نامگذاری آن را به این اسم، نیکویی و پاکیزه بودن مکه دانسته‌اند. در این میان برخی از کتب لغت، طیه (به فتح طا) را نام مدینه و طیه (به کسر طا) را نام زمزم دانسته‌اند.^{۱۰۵}

۴۴. المذهب

این نام را فاکهی در شفاءالغرام آورده، لیکن سخنی از چگونگی و وجه تسمیه اش به میان نیاورده است. و تاج العروس آن را نام کعبه دانسته است.^{۱۰۶}

۴۵. المعطشه

این نام را ابن ظهیره به نقل از علامه ابن خلیل آورده، همو گفته است که ابن خلیل تنها به ذکر اسم در شمار نامهای مکه بسنده کرده و سخنی از چگونگی و علت این نامگذاری به میان نیاورده است.

معطش در لغت به محلی گفته می شود که انسان را دچار تشنگی می کند و شاید وجه نامگذاری مکه به این اسم همین باشد.^{۱۰۷}

۴۶. الرتاج

این نام را ابن ظهیره و فاکهی ذکر کرده اند، اما وجه مناسبت را متذکر نشده اند.^{۱۰۸}

۴۷. م. زحم

این نام را شفاءالغرام به نقل از کتاب الأنساب رشاطی آورده و وجه تسمیه اش را ازدحام مردم در مکه ذکر کرده است.^{۱۰۹}

۴۸. م. صح

ابن ظهیره این نام را از ابن اثیر در المرصع آورده، ولی از علت این تسمیه چیزی نگفته است.^{۱۱۰}

۴۹. م. روح

این نام را نیز ابن اثیر در المرصع آورده و وجه نامیده شدن مکه را به این نام رحمت فراوان پیرامون آن دانسته است.^{۱۱۱}

۵۰. بساق

ابن ریشی در «العمده» و یاقوت حموی در «معجم البلدان» بساق را یکی از نامهای مکه دانسته‌اند و شعر امیه بن حرثان را به عنوان شاهد مدعای خود ذکر کرده‌اند.

ساستعدی علی الغاروق ربا له عمد الحجیج الی بساق

برخی هم آن را نام کوهی در عرفات دانسته‌اند.^{۱۱۲}

۵۱. المکتان

فاکهی به نقل از استادش مجدالدین شیرازی مکتان را نام مکه دانسته است. او احتمال داده است. که این نام از شعر ورقه بن نوفل اسدی گرفته شده باشد.

بیطن مکتین علی رجائی حدیثک ان اری منه خروجاً

ابن ظهیره به نقل از سهیلی گفته است چون مکه بالا و پایین داشته، برخی از محله‌هایش در ارتفاعات و برخی دیگر در پایین واقع شده‌اند. در اشعار عرب، از «مکه بالا» و «مکه پایین» یاد شده است. و به هر دو قسمت آن مکتان گفته‌اند.^{۱۱۳}

۵۲. النایبه

این نام را فاکهی و ابن ظهیره نقل کرده‌اند و آن را به تفسیر ابن کثیر نسبت داده‌اند، ولی ما این نام را در تفسیر مزبور نیافتیم - والله اعلم.^{۱۱۴}

۵۳. ۵۴. الناشته، الناشة

این نام را فاکهی و ابن ظهیره به نقل از مجدالدین شیرازی آورده و نوشته‌اند که وی وجه تسمیه را در شرح خود بر بخاری، آورده است که ما به این کتاب دست نیافتیم.^{۱۱۵}

۵۵. سبوحه

مؤلف تاج العروس این نام را اسم مکه یا نام وادی در عرفات دانسته است و فاکهی آن را از استاد خود شیرازی نقل کرده است.^{۱۱۶}

۵۶. نادره

این نام نیز به نقل از مجدالدین شیرازی نام مکه دانسته شده، اما از وجه تسمیه آن سخنی به میان نیامده است. شاید به معنای نادره البلاد؛ یعنی شهر نمونه و بی همتا باشد.

۵۷. ۵۸. الحُرْمَة، الحِرْمَة

این دو نام نیز از مجدالدین شیرازی نقل شده، اما از مستند و وجه تسمیه آنها سخنی نیامده است.

۵۹. قرية الحمس

قرية الحمس؛ یعنی قرية قریش، علت نامگذاری مکه به این نام این است که قریش در این شهر مقدس سکونت داشتند، و شاید انتخاب قریش در میان ساکنین مکه چون جرحم و عمالقه فضیلت، برتری و وجود شخصیت‌های ممتازی چون پیامبر - ص - و علی - ع - در میان آنان بوده است، اهل لغت «حمس» را به زمین محکم و مردم شجاع متعصب در دین هم آورده‌اند.^{۱۱۷}

۶۰. البنية

یاقوت حموی «بنیه» را در شمار نامهای مکه آورده و دلیل و وجه تسمیه آن را ذکر نکرده است. اما بعضی از لغویین آن را نام کعبه دانسته‌اند.^{۱۱۸}

۶۱. ۶۲. ۶۳. بلد الله، بلد الحرام، حرم الله

مکه را «بلدالله» نامیده‌اند چون شهر خداست و خداوند این شهر را برای خانه‌اش برگزیده است. «حرم الله» و «بلدالحرام» است؛ چون خداوند حرمتش را واجب شمرد. آن را ایمن و مردم را در آن مأمن قرار داده است.

۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. «تاج»، «کبيرة»، «السیل»، «العدراء»،
«النجز»، «البرّة»

این نامها را نیز در عداد نامهای مکه آورده‌اند، اما از وجه تسمیه آن سخنی
نگفته‌اند. ۱۱۹

پاورقی‌ها:

- ۱ - مسالك و ممالك، ۱۷/۱۶.
- ۲ - تاریخ مکه، احمد السباعی.
- ۳ - موسوعة العتبات المقدسة: قسم المكة / ۱۴ لغت نامه دهخدا: مکه.
- ۴ - معجم البلدان، ۱۸۷/۵.
- ۵ - همان.
- ۶ - شفاء الغرام، مرآة الحرمين الشريفين، ۱۸۷/۱.
- ۷ - سفرنامه ناصر خسرو، ۹۷ و ۹۸.
- ۸ - موسوعة العتبات العالیات / به نقل از دایرة المعارف الإسلامية.
- ۹ - نگارنده خود به این اثر دست نیافت. این مطلب را قطب‌الدین نهروالی نقل کرده است. ر - ك الأعلام
باعلام بیت‌الله الحرام / ۱۷ و ۱۸ چاپ لندن.

- ۱۰ - جامع اللطيف / معجم البلدان.
- ۱۱ - فتح / ۲۴، تفسير عياشى، ۱۸۷/۱، اخبار مکه و آثارها، ۲۸۱/۱.
- ۱۲ - تفسير عياشى، ۱۸۷/۱، اخبار مکه، ۲۸۱/۱، تهذيب الأسماء ج ۲ / ۲، صص ۱۵۶ - ۱۵۷.
- ۱۳ - علل الشرايع، ۳۹۷/۲، اخبار مکه، ۲۸۰/۱.
- ۱۴ - معجم البلدان، ۱۸۲/۵، جامع اللطيف، ۱۵۶.
- ۱۵ - تفسير فخر رازى، ۱۵۷/۸.
- ۱۶ - معجم ما استعجم، ۲۶۹/۱، اخبار مکه، ۲۸۲/۱.
- ۱۷ - معجم البلدان، ۱۸۰/۵.
- ۱۸ - تفسير الكبير، ۱۵۷/۸، مکه، محمدهادى الايمنى، ۱۹.
- ۱۹ - معجم البلدان، ۱۸۲/۵.
- ۲۰ - جامع اللطيف، ۱۵۷، معجم ما استعجم، ۲۶۹/۱.
- ۲۱ - شفاء الغرام، ۷۷.
- ۲۲ - معجم البلدان، ۱۸۱/۵.
- ۲۳ - تاج العروس، ۱۷۹/۷، لسان العرب، ۴۹۱/۱.
- ۲۴ - موسوعة العتبات العاليات، قسم المکه ۹، معجم البلدان، ۱۸۲/۵.
- ۲۵ - جامع اللطيف، ۱۵۷.
- ۲۶ - احكام السلطانية ماوردى، ۱۵۷.
- ۲۷ - مفردات راغب، ۴۹۱.
- ۲۸ - معجم البلدان، ۱۸۲/۵.
- ۲۹ - معجم البلدان، ۱۸۲/۵.
- ۳۰ - علل الشرايع، ۳۹۷/۲.
- ۳۱ - بحار، ۸۵/۹۹.
- ۳۲ - تفسير عياشى، ۱۸۷/۱.
- ۳۳ - آل عمران: ۹۶.
- ۳۴ - عياشى، ۱۸۷/۱.
- ۳۵ - الميزان، ۳۸۶/۳.
- ۳۶ - اخبار مکه و آثارها، ۲۸۱/۱.
- ۳۷ - الميزان، ۳۸۶/۳ - احكام السلطانية ماوردى صص ۱۵۸ - ۱۵۷.
- ۳۸ - زمخشرى: الکشاف، ۳۸۶/۱ - معجم ما استعجم، ۲۶۹/۱.
- ۳۹ - دراسات فى فقه اللغة، ۲۱۴.
- ۴۰ - اخبار مکه و آثارها، ۲۸۱/۱.
- ۴۱ - الخصال، ۲۷۸/۱، الفقيه، ۱۶۶/۲ - اخبار مکه و آثارها، ۲۸۱/۱.
- ۴۲ - تفسير فخر رازى، ۱۵۶/۸.
- ۴۳ - علل الشرايع، ۳۹۷/۲.
- ۴۴ - تفسير عياشى، ۱۸۷/۱.
- ۴۵ - معجم البلدان، ۱۸۱/۵ - احكام السلطانية ماوردى، ۱۵۷.
- ۴۶ - علل الشرايع، ۳۹۷/۲.

- ٤٧ - فروع كافي، ٥٢٦/٤.
- ٤٨ - اخبار مكة و آثارها، ٢٨٠/١ - معجم ما استعجم، ٢٦٩/١.
- ٤٩ - مجمع البحرين، ٢٥٩/٥.
- ٥٠ - النهاية في غريب الحديث، ١٥٠/١ - تفسير فخر رازی، ١٥٧/٨ - الاعلام باعلام بيت الله الحرام، ١٧ - تفسير ابن كثير، ٣٨٣.
- ٥١ - فروع الكافي، ٢١١/٤.
- ٥٢ - معجم البلدان، ١٨٢/٥ - فروع الكافي، ٢٨١/٤.
- ٥٣ - انعام: ٩٢.
- ٥٤ - شوری: ٧.
- ٥٥ - الفقيه، ١٦٦/٢ - الخصال، ٢٨٧/١.
- ٥٦ - تفسير فخر رازی، ١٥٧/٨.
- ٥٧ - الاعلام باعلام بيت الله الحرام، ١٧.
- ٥٨ - جامع اللطيف، ١٥٧.
- ٥٩ - لسان العرب، ٣٣/١٢ - معجم البلدان، ٢٥٤/١.
- ٦٠ - نحل: ١١٢.
- ٦١ - شفاء الغرام، ٧٨/١.
- ٦٢ - قصص: ٨٥.
- ٦٣ - تفسير فخر رازی، ٢٥ - ٢١.
- ٦٤ - التبيان، ١٨٣/٨.
- ٦٥ - الميزان، ٨٨/١٦.
- ٦٦ - تفسير ابن كثير، ٣٤٥/٣.
- ٦٧ - ابراهيم: ٣٧.
- ٦٨ - شفاء الغرام، ٨٤/١.
- ٦٩ - همان كتاب، ٧٨.
- ٧٠ - ابراهيم: ٣٥. بقره: ١٢٦. بلد: ١ و ٢.
- ٧١ - نمل: ٩١.
- ٧٢ - تين: ٣.
- ٧٣ - شفاء الغرام، ٧٩/١.
- ٧٤ - قصص: ٥٧.
- ٧٥ - عنكبوت: ٦٧.
- ٧٦ - تاج العروس، ٢٣٩/٨.
- ٧٧ - فتح: ٢٧.
- ٧٨ - بقره: ١٩١.
- ٧٩ - بقره: ١٩٦.
- ٨٠ - اخبار مكة و آثارها، ٢٨٢/١ - معجم البلدان، ١٨٢/٥ - شفاء الغرام، ٨٢.
- ٨١ - الاسراء: ٨٠.
- ٨٢ - تفسير بيضاوي، ٥٨٠/١ - مجمع البيان، ٦٧١/٦ - الكشاف، ٦٨٨/٢.

- ۸۳ - اخبار مکه و آثارها، ۲۸۲/۱.
- ۸۴ - جامع اللطیف، ۱۶۱.
- ۸۵ - الاعلام باعلام بيت الله الحرام، ۱۷.
- ۸۶ - خصال، ۲۷۸.
- ۸۷ - حج: ۲۵.
- ۸۸ - خصال، ۲۷۸ - فقيه، ۱۶۶/۲ - اخبار مکه، ۲۸۲/۱ - تاج العروس، ۱۰۹/۴.
- ۸۹ - همانها.
- ۹۰ - خصال، ۲۷۸/۱ - فقيه، ۱۶۶/۲.
- ۹۱ - همانها.
- ۹۲ - تاج العروس، ۱۸۲/۲ - منتهی الارب، ۶۹۶/۲.
- ۹۳ - تهذیب الاسماء، ج ۲/۲ ق ۱۵۶/۲ - شفاء الغرام، ۸۰/۱.
- ۹۴ - تاج العروس، ۳۳۹/۸.
- ۹۵ - تاج العروس، ۳۲۲/۴.
- ۹۶ - جامع اللطیف، ۱۶۰.
- ۹۷ - تاج العروس، ۳۲۲/۴ - صحاح، ۱۰۱۰/۳ - شفاء، ۷۹.
- ۹۸ - صحاح، ۹۸۳/۳ - لسان العرب، ۱۲۴/۱۴ - شفاء الغرام، ۷۹.
- ۹۹ - صحاح، ۱۰۸۹/۳ - المنجد، ۴۹۸ - جامع اللطیف، ۱۶۱.
- ۱۰۰ - اخبار مکه - ؟، لسان العرب، ۱۸۲/۱۲ - شفاء الغرام، ۸۰.
- ۱۰۱ - معجم البلدان، جامع اللطیف، ۱۶۱ - تاج العروس، ۳۰۰/۹.
- ۱۰۲ - تاج العروس، ۲۱۴/۴ - شفاء الغرام، ۸۰ - جامع، ۱۵۸.
- ۱۰۳ - شفاء الغرام، ۷۹ - اخبار مکه، ۲۸۲/۱.
- ۱۰۴ - اخبار مکه، ۲۸۲/۱ - شفاء الغرام، ۷۹ - جامع اللطیف، ۱۵۸.
- ۱۰۵ - شفاء الغرام، ۸۰ - جامع اللطیف، ۱۶۱ - صحاح، ۱۷۳/۱.
- ۱۰۶ - شفاء الغرام، ۸۰ - تاج العروس، ۲۵۸/۱.
- ۱۰۷ - جامع اللطیف، ۱۵۹ - لسان العرب، ۲۶۷/۹.
- ۱۰۸ - شفاء الغرام، ۸۱ - جامع اللطیف، ۱۵۹.
- ۱۰۹ - همان.
- ۱۱۰ - جامع اللطیف ۱۵۹ - المرصع، ۱۸۶.
- ۱۱۱ - المرصع، ۱۸۶.
- ۱۱۲ - العمده، ۳۱/۱ - معجم البلدان، ۴۱۳/۲.
- ۱۱۳ - شفاء الغرام، ۸۰ - جامع، ۱۶۰.
- ۱۱۴ - همان.
- ۱۱۵ - همان.
- ۱۱۶ - تاج العروس، ۱۵۸/۲.
- ۱۱۷ - جامع اللطیف، ۱۶۲ - المنجد، ۱۵۳.
- ۱۱۸ - معجم البلدان، ۵ - لسان العرب، ۵۱۱/۱.
- ۱۱۹ - شفاء الغرام، ۸۰.

